اطلاعات
Ettelaat Newspaper
۱۳۰۵
سه شنبه ۲۱ فروردین ۱۴۰۳ ۲۹ رمضان ۱۴۴۵
۹ آوریل ۲۰۲۴ سال نودوهشتم* شماره ۲۸۶۴۱
ettelaatonline ettelaat.com

عید اولیای خدا

ماه رمضان حقیقت و باطنی دارد که در قیامت ظهور می کند. این ماه را امام سجاد(ع) عید اولیاءالله می داند. در صحیفه سجادیه دعایی است به نام دعای وداع ماه مبارک رمضان. این وداع برای کسی است که با ماه مبارک مأنوس بوده و ماه مبارک دوست او می باشد، والاّن که با این ماه نبوده، وداعی ندارد. انسان از دوستش یا با کسی که مدتی با او مأنوس بود، خداحافظی می کند. آن که اصلا نمی داند چه وقت ماه مبارک آمد و چه وقت سپری شد، چرا آمد و چرا رفت

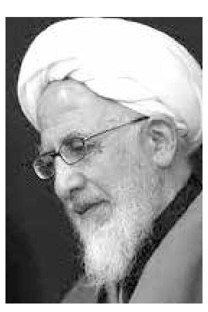

آیت‌الله العظمی جوادی آملی

حکیم متألّه

مقاله
فلسفی ـ هنری

امام سجاد(ع) در دعای وداع با ماه مبارک رمضان می فرماید: یکی از بهترین بخشش های خداوند، ماه مبارک و روزه در آن است و هیچ زمانی به عظمت زمان این ماه نیست. گذشته از آنکه شب قدر را در آن قرار داد، این ماه را ظرف نزول قرآن کریم قرار داد. اگر کسی با قرآن باشد، همراه قرآن بالا می رود، و این را بر ملت مسلمان منت نهاد؛ زیرا دیگر ملل در ماه مبارک رمضان روزه نمی گرفتند و این نعمت را مخصوص مسلمانان کرد. این ماه در بین ما اقامت داشت و جای حمد و ثنا بود؛ زیرا به همراه خودش رحمت آورد و رفیق بسیار خوبی بود. ما در صحبت با او به فضایل و نعمت هایی رسیدیم. دوستی بود که به همراهش رحمت و مغفرت و برکت آورد.

در ادامه عرضه می دارد: «**و اربحنا افضل ارباح العالمین**» در ماه رمضان برترین سودهای جهانیان را به ما ارزانی داشت که هیچ تاجری در هیچ گوشه دنیا به دست نیاورده است. هیچ کسی در سراسر عالم به اندازه ما از این ماه استفاده نکرد. اگر انسان مسافری است که سفر ابد در پیش دارد، ره توشه آن سفر ابد را باید در همین چند روز تهیه کند و اگر درهای آسمان به چهره مؤمن باز می شود و اگر مؤمن می تواند با وارستگی به باطن عالم راه پیدا کند و اگر بهترین فرصت ماه مبارک رمضان است، پس بهترین سود را ماه مبارک و اهلش دارند.

از ابن طاووس نقل شده است: عده‌ای اول سالشان اول فروردین است: درختها اول سالشان فروردین است که لباس تازه در بر می کنند؛ سال کشاورز، اول پاییز است که درآمد مزرعه را حساب می کند؛ تاجری که کار گاه تولیدی دارد، اول سال را در فرصت دیگری تعیین می کند؛ اما آنها که اهل سیر و سلوک اند، اول سالشان ماه مبارک رمضان است؛ حساب ها را از ماه مبارک تا ماه مبارک بررسی می کنند که ماه مبارک گذشته، چه درجه‌ای داشته و امسال چه درجه‌ای دارند؟ چقدر مطلب فهمیده و چقدر مسائل برای آنها حل شده است؟ چقدر در برابر گناه قدرت تمکین داشته و چقدر در برابر دشمن، قدرت تصمیم دارند؟ ماه مبارک برای سالکان الی الله، ماه محاسبه است؛ لذا امام سجاد(ع) فرمود: هیچ کس در جهان به اندازه ما در این ماه استفاده نکرد.

«**ثم قد فارقنا عند تمام وقته و انقطاع مدته و وفاء عدده و نحن مودعوه**: این ماه بعد از آنکه پایانش فرا رسید، از ما مفارقت کرد و ما را تنها گذاشت و ما الان این ماه را وداع می کنیم»؛ چه وداعی؟ وداع با دوست عزیزی که مفارقتش توانفرساست. آن که اهل معنا بود، خیرش در این ماه بیشتر شد؛ آن که گرفتار گناه بود، گناهش در این ماه کمتر شد. کسی را وداع می کنیم که رفتنش سخت است و ما را غمگین کرد؛ این ماهی بود که شب و روزش رحمت بود.

بزرگان فقه ما همچون مرحوم صاحب جواهر و صاحب عروه‌الوثقی و دیگران در کتاب هایشان آمده که در فضیلت روزه گرفتن، همین بس که انسان از نظر ترک بسیاری از کارها شبیه فرشته می شود. همین که انسان از شکم رها شد، مقداری به فرشته نزدیک می شود. گفته‌اند شش روز اوایل ماه شوال را به عنوان بدرقه، روزه بگیرید. بعد از عید فطر که روزه‌اش حرام است؛ زیرا اگر کسی دوست عزیزی را بخواهد بدرقه کند، چند قدم به همراهش می رود؛ معنای وداع کردن این است که به دنبال او چند قدم راه برویم.

«**و اوحشنا انصرافه عنا**: از اینکه از ما فاصله گرفت، ما را به وحشت انداخت.» دوست مهربان و پربرکتی را از دست می دهیم، لذا به وحشت می افتیم و احساس غربت می کنیم. «**و لزمنا له الذمام المحفوظ و الحرمه المرعیه و الحق المقضی**: ما باید حقی را که او به عهده ما دارد، رعایت کنیم؛ حرمتی را که در پیش ما دارد باید ارج بنهیم؛ باید به تعهدی که بین ما و اوست وفا کنیم.» آنگاه چون این دوست عزیز از ما مفارقت می کند، در آخر ماه مبارک می گوییم: سلام بر تو ای بزرگترین ماه که به خدا انتساب داری و سلام بر تو ای عید اولیای الهی. «**فنحن قائلون السلام علیک یا شهر الله الاکبر و یا عید اولیائه**». این سلام تودیع است، چون ماه رمضان تنها ماهی است که اسمش در قرآن کریم است. بهترین دم انسان در ماه مبارک است که «**انفاسکم فیه تسبیح**».

راز عید

اینکه در آخر ماه مبارک رمضان عید فطر می گیرند، چون جایزه های یک ماه را به ما می دهند؛ در حقیقت محصول ماه مبارک است. این ضیافه‌الله، آن لقاءالله را در بر دارد و عظمت از آن ماه شوال نیست، بلکه عظمت از آن ماه رمضان است که نتیجه یک ماهه را در روز عید می دهند.

روز عید است و من مانده در این تدبیرم
که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم

امام سجاد(ع) چندین بار به این ماه سلام می کند. این ماه اگر زمانی گذرا بود و باطن و سرّ و حقیقت و روح و جان نداشت، ولی الله به آن سلام نمی گفت. آیا اینها معاذالله نظیر اشعار خیالی است که بر خطابه های خیالی حمل شود که مثلا به کوه یا آثار مخروبه خطاب می کنند، یا نه، این ماه یک حقیقتی دارد؟ می گوید: هیچ دوستی به عظمت این ماه نبود؛ ماهی که نه هیچ روزی مثل روزهای او بود و نه هیچ شبی مثل شبهای او.

«**السلام علیک من شهر قربت فیه الامال و نشرت فیه الاعمال**»؛ سلام بر ماهِ آرزوهای مشروع و اعمال مرفوع، سلام بر ماهی که آرزوها در آن نزدیک شد و فهمیدیم چه بخواهیم، لذا آرزوهای طولانی نمی طلبیم و از طول امل آزاد شدیم و برآمدن آرزوهای مشروع ما نزدیک شد. در دعای سحر، امام سجاد(ع) به ما آموخت که این همه مار و عقرب را خدا تأمین می کند، پس حیف است که انسان تمام حاجت ها را در محور مادیات خلاصه کند و از خدا دنیا بطلبد.

«**السلام علیک من قرین جلّ قدره موجوداً و افجع فقده مفقودا**»؛ سلام بر تو ای نزدیکی که وقتی بودی، گرامی بودی و حال که در آستانه رفتن هستی، غمگین هستیم، همچون کسی که عزیزترین عضو خانواده‌اش را از دست بدهد. سلام بر تو ای تکیه گاه امید که در هنگام مفارقت، ما را رنجور کردی. ماهی که در جان انسان نفوذ داشت، وقتی از جان فاصله می گیرد، غم جایش را پر می کند. دگر آن فهمیدن ها و صفای ضمیر نیست. نشاطی که انسان در ماه مبارک برای نثار و ایثار دارد، در غیر این ماه ندارد. اگر انسان در این ضیافت حق از خدا، غنا و بی نیازی بطلبد، چیزی او را به خود متوجه و مشغول نمی کند؛ نه از کسی می ترسد و نه از بذل جان دریغ می کند.

سلام بر تو ای دوست که وقتی آمدی، مسرور کردی و وقتی رفتی، ما را گداختی! این حرف، حرف انسانی است که با باطن روزه این ماه و با باطن شب قدر در تماس بوده است. «**السلام علیک من مجاور رقّت فیه القلوب وقلّت فیه الذنوب**»؛ سلام بر تو ای همسایه عزیز که در جوار رحمت تو بودیم. تو همسایه‌ای بودی که در این مدت دلها رقیق می شد و گناهان کم.

زلال دانش

آب زلال وقتی از چشمه می جوشد راه خود را باز می کند و همه گیاهان تشنه سر راهش را سیراب می کند تا به دریا برسد، این خاصیت آب زلال است که به دنبال تشنه می رود تا سیرابش کند؛ اما اگر این آب رسوب داشته باشد، همین که می جوشد، راه خود را می بندد و بعد از چند سال در آنجا تلی از سنگ پیدا و همه آن سرزمین های سبز، خشک می شود. افکار و اندیشه هم در دلها همین طور است، اگر زلال باشد، از جان می جوشد، با زبان و قلم منتشر می شود و از آنجا به دل دیگران می رسد؛ لذا یکی از القاب عالم «ماء مَعین» (آب جاری) است که ریشه اصلی آن درباره حضرت ولی عصر(عج) و یکی از القاب آن حضرت است: «**قل أرأیتم ان أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء مَعین**» (ملک، ۳۰). علم و عالم را ماء مَعین می گویند، چون مانند چشمه زلال می جوشد؛ حرفی که می زند، چیزی که می نویسد، علمی است که از جانش تراوش کرده و او می فهمد و به دیگری می گوید، دیگری هم می فهمد و به نفر بعدی می گوید. این مانند چشمه زلالی است که بالاخره به اصلش می رسد؛ اما افکار و خیالات باطل مانند رسوبات و املاح معدنی اند که قلب را می بندند، کم کم قسی می شود، وقتی دل بسته شد، نه چیزی از آنجا سرایت می کند و به دیگران می رسد و نه حرف دیگران به آنجا می رسد. نه حرف او در غیر مؤثر است و نه حرف غیر در او تأثیر می گذارد. امام سجاد(ع) فرمود: دلها در این ماه نرم و گناهان در این ماه کم می باشد.

ماه پیروزی بر شیطان

«**السلام علیک من ناصر اعانَ عَلی الشیطان و صاحب سهل سبل الاحسان**»؛ سلام بر تو ای رفیقی که کمک کردی تا بر شیطان مسلط شدیم. انسان در این ماه بر شیطان مسلط می شود و به خاطرات شیطانی گوش فرا نمی دهد. تو برای ما مصاحب خوبی بودی که توانستیم بر شیطان پیروز شویم. ما نه تنها در بعد سلبی از دست شیطان نجات پیدا کردیم و کار بد نکردیم، در بعد اثباتی هم پیروز شدیم. راههای خیر را به خوبی و آسانی طی کردیم. اگر در غیر ماه مبارک کار خیر را به سختی انجام می دادیم، در این ماه به آسانی انجام دادیم. تو باعث شدی که راه احسان را با سهولت طی کنیم.

«**السلام علیک ما اکثر عُتقاء الله فیک**: سلام بر تو ای ماهی که خدا بنده های بسیاری را در آن آزاد کرده است.» خدا آنان را که گرفتار آتش و رذائل اخلاقی بودند، از دست این بندها آزاد کرد و نعمتی بهتر از آزادی نیست. امام صادق(ع) فرمود: «**من رفض الشهوات فصار حُرّا**: اگر کسی شهوت را ترک کند، آزاد می شود» و نعمتی بالاتر از آزادی و آزادگی نیست که انسان گرفتار شهوت و غضب و برده هوی نباشد و زمامش را به دست هوس نسپرد. «**و ما اسعد من رَعی حُرمتک بک**: چقدر سعادتمند شد آن که احترام تو را حفظ کرد» و مواظب بود تا در این ماه حرف بد نزنند و خیال و گناه بد نکنند.

«**السلام علیک ما کان امحاکَ للذنوب و استرکَ لانواع العُیوب**: سلام بر تو که عیب را می پوشانی و گناه را محو می کنی.» ابتدا پوشاندن است و بعد مغفرت. خدا اول می پوشاند، که آبروی انسان محفوظ باشد و سپس می بخشد. این ستار زمینه آن غفار را فراهم می کند. انسان اگر آبروی دیگران را حفظ کند، خدا هم آبروی او را حفظ می کند.

«**السلام علیک ما کان اطولک علی المجرمین**»؛ سلام بر تو ای ماهی که برای افراد تبهکار بسیار طولانی هستی. «**واهیبک فی صدور المؤمنین**»؛ ماه مبارک در دل مؤمنان با هیبت و ابهت و جلال و هیمنه و شکوه تلقی می شود.

«**السلام علیک من شهر لاتنافسه الایام**: سلام بر تو ای ماهی که هیچ ماهی با تو رقابت ندارد.» وقتی انسان می دود و مسابقه می دهد، نفس نفس می زند تا به مقصد برسد. خداوند هم فرمود برای گرفتن فضائل، منافسه بدهید: «**فَلیَتَنافَس المُتنافسون**»؛ نفس نفس بزنید تا آن شئ نفیس و ارزنده را به دست آورید. هیچ ماهی با تو رقابت ندارد. تو پیشگام هستی و همه یازده ماه دیگر سال به دنبال تواند. این چنین نیست که انسان بگوید در ماه مبارک حرفها را می شنوم و بعداً به آنها عمل می کنم. اگر در همان زمان عمل نشود، بعداً هم عمل نمی شود؛ چون زمان های دیگر قدرت ندارند با ماه مبارک در کسب توفیق رقابت کنند.

«**السلام علیک غیر کریه المصاحبه و لا ذمیم الملابسه**»؛ سلام بر تو که در این مدتی که مهمان ما بودی، هیچ رنجی ندیدیم. از مصاحبت با تو خسته نشدیم. در خدمت تو بودیم و لذت بردیم و کراهتی از تو مشاهده نکردیم.

«**السلام علیک کما وفدت علینا بالبرکات و غسلت عنا دنس الخطیئات**»؛ سلام بر تو ای ماه گرامی که برکت آوردی، ما را شستشو کردی و رفتی و بعداً اگر آلوده شدیم به دست خود آلوده شدیم، والا تو ما را تطهیر کردی و رفتی.

مهمان بی زحمت

«**السلام علیک غیر مودع بر ما و لا متروک صیامه ساما**: سلام بر تو که در هنگام تودیع، احساس خستگی نکردیم.» انسان وقتی مهمانی را با تشریفات پذیرایی می کند، خسته می شود؛ اما از روزه گرفتن که پذیرایی تو بود، خسته نشدیم و رنجی احساس نکردیم، بلکه برایمان گوارا بود. «سلام بر تو که قبل از اینکه بیایی، انتظارت را داشتیم و حال که می خواهی بروی، غمگین هستیم. سلام بر تو مهمان گرانقدری که به برکتت، خدا بلاهای بسیاری را از ما دور کرد و برکات بسیاری داد.» در حقیقت ما مهمان تو بودیم، نه تو مهمان ما. «**السلام علیک و علی لیله القدر التی هی خیر من الف شهر**»؛ سلام بر تو و سلام بر شب قدر تو، آن شب که از هزار ماه (تقریباً هشتاد سال) بالاتر است.

«سلام بر تو ای ماهی که دیروز بسیار حریص بودیم که بیایی و فردا هم بسیار مشتاقیم که زیارتت کنیم.» این گونه نیست که به عنوان ادای وظیفه این مراسم تودیع را انجام بدهیم.

«سلام بر تو و فضیلت تو، سلام بر تو و برکات تو».

«**اللهم انا اهل هذا الشهر الذی شرفتنا به و وفقتنا بمنک له**»؛ خدایا، توفیق دادی که اهل این ماه باشیم، در حالی که برخی از فضیلت این ماه محروم شدند و منشأ آن شقاوتشان بود که به سوءاختیار خودشان فراهم شد. تو سرپرست مایی، در آنچه ما را برای شناخت آن برگزیده و راهنمایی نموده‌ای که روش آن را طی نماییم. و در پرتو توفیق تو، به روزه و نماز آن با اعتراف به تقصیر نایل آمدیم و اندکی از وظایف بسیار را ادا نمودیم. پروردگارا، تو را در حالی ستایش می کنیم که به بدرفتاری خود اقرار و به ضایع نمودن نعمت احکام تو و عمر خویش اعتراف داریم. و برای توست از سوی دل ما پیمان پشیمانی و از ناحیه زبان، پوزش طلبی صادقانه. پس اجر مصیبت بر تفریط در این ماه را، چیزی قرار ده تا به وسیله آن، به فضیلتی که مورد رغبت است، نائل آییم و به جای آن انواع ذخایری را که بر آن تشویق شده، به دست آوریم. پوزش ما را بپذیر تا حق تقصیر شده تو بخشوده گردد. و عمر ما را تا ماه رمضان آینده طولانی بفرما و هنگامی که ما را به آن رساندی، یاری مان کن تا آنچه سزاوار توست، عبادت نمائیم. و توفیق انجام کار نیک را به طور مستمر به ما عطا فرما تا آنچه حق و شایسته توست، در ماه مبارک رمضان جبران شود.

«**واجبُر مصیبتنا بشهرنا و بارک لنا فی یوم عیدنا و فطرنا**»؛ هجران ماه مبارک را که مصیبت ماست، جبران و برای ما در روز عید فطر برکت مقرر فرما... و با سپری شدن این ماه، ما را از هر تباهی بیرون بیاور... و هر پاداشی را که به افراد شایسته می دهی، به ما نیز لطف فرما؛ زیرا فضل تو تمام شدنی نیست و همواره جوشان است. و ثواب همه کسانی که تا قیامت در آن ماه روز می گیرند یا عبادت می کنند برای ما ثبت فرما.

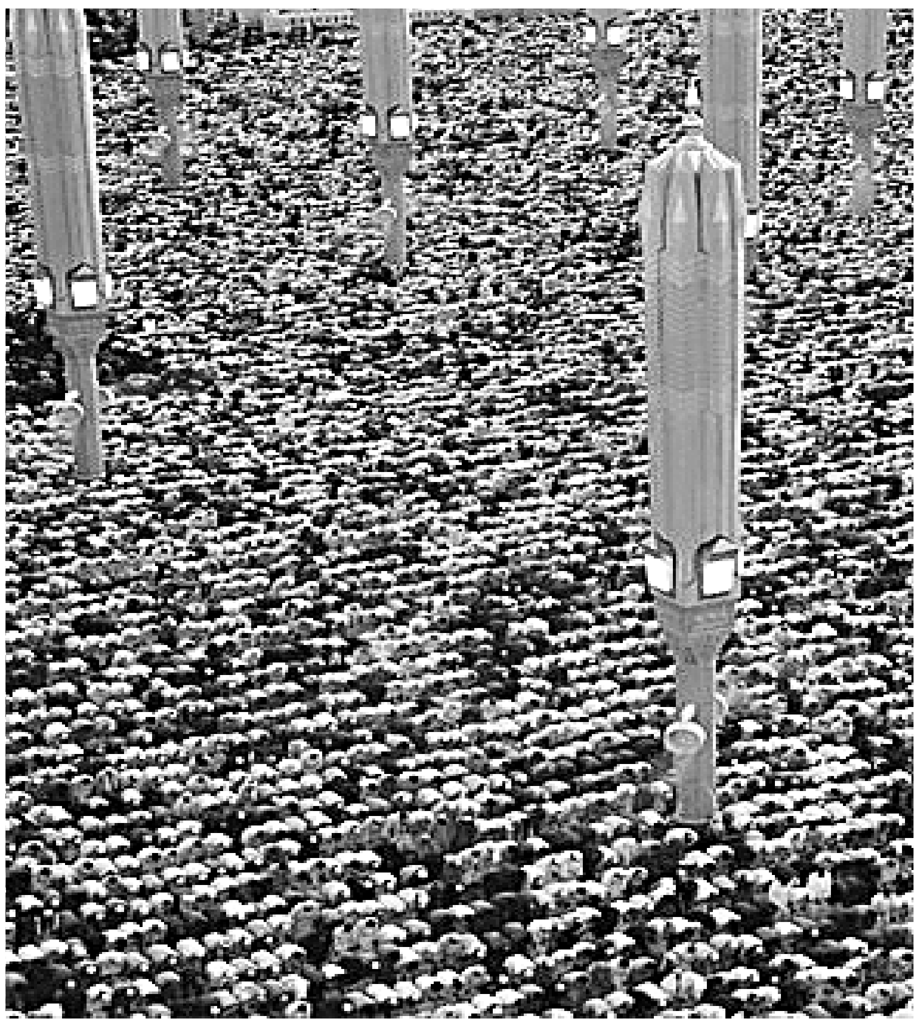

مدینه منوره. نماز عید فطر

عکس: اینترنت

مقاله

امام سجاد(ع) چندین بار به این ماه سلام می کند. این ماه اگر زمانی گذرا بود و باطن و سرّ و حقیقت و روح و جان نداشت، ولی الله به آن سلام نمی گفت. آیا اینها معاذالله نظیر اشعار خیالی است که بر خطابه های خیالی حمل شود که مثلا به کوه یا آثار مخروبه خطاب می کنند، یا نه، این ماه یک حقیقتی دارد؟ می گوید: هیچ دوستی به عظمت این ماه نبود؛ ماهی که نه هیچ روزی مثل روزهای او بود و نه هیچ شبی مثل شبهای او

یادداشت های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بخش صد و بیست و دوم

این «جمال آل احمد» را که به وین فرستادیم سراغ آن بیچاره «دکتر اشتراسر» [هانس] اِنکَشَف که اصلاً خانهٔ او مانده و خراب شده سرش. جوابش را لابد فقیر باید بدهد، ولی بالاخره چه می شود کرد؟ دنیاست و این رفت وآمدها و دید و بازدیدها. حالا هم بردارم کاغذی به او بنویسم و از دلش دربیاورم. عجب مردی است! تمام کارهای این بندهٔ خدا را انجام داده و باید عملش کنند.

سه شنبه ۳ تیر ۱۳۳۷ـ ۶ بعدازظهر

باز مدتهاست این اباطیل فراموش می شود. چاپ مجله از یک طرف و کار این کتاب «تاتی» که به خِنِس برخورده و دعواهای شورای معلم های مدرسه برای اینکه بتوانم بالاخره ۱۲ تا از کره خرهای مردم را از بند بگذرانم و دیگر دردسرها. الآن پانزده روزی می شود که اصلاً سراغ پدر مادرم نرفته ام. از «مدیر مدرسه» تا به حال ۲۶۰ نسخه‌ای پخش شده برای کتابفروشی ها و اشخاص، ولی خدا عالِم است که پولش اصلاً برخواهد گشت یا نه. و این «تاتی» هم که به خِنِس خورده. «چاپخانهٔ افشار» اصلاً راه دستشان نبود که این کار را چاپ کنند و همین طور عقب می اندازند و حالا تازه خود «ایران پرست» هم به حرف درآمده است که کلیشه ها زیاد است. با چاپخانه که بالاخره حوصله ام سر رفت و بریدم و ناچار می روم سراغ چاپخانهٔ دیگر، ولی با خود این مردک چه کنم؟ بروم و اصلاً یادداشت ها را بگیرم و پاره کنم و بیندازم دور؟ یا بگذارم بعد از گرمای تابستان؟ نمی دانم. فعلاً تمام فکر و ذکرم این کار خارگ است. پریروز عصر رفتم سراغ این سید ریش، «انجوی».[1] احمق صحنه سازی کرد و آبغوره چکانی و از این اباطیل، اما یک طومار حرف زد، هم او و هم آن «مقدم»[2] سر درد دلشان باز شد. البته به درد این کار خارگ نخواهد خورد، ولی ممکن است به درد آن قصهٔ «نسل جدید» بخورد که نیمه کاره مانده است. یک جزوه هم می خواهند بدهند برای همین خارگ که قرار است بنویسم. در حدود هزار کلمه‌ای با مقداری عکس و تفصیلات تا دو ماه دیگر و خود کتاب را هم باید کم کم شروع کنم و دست بگیرم، منتهی نمی دانم ماشین تحریر بخرم، یا نخرم و با آن شروع بکنم، یا نه. بنّائی هم داریم و سرم شلوغ است و خلاصه اینکه تابستان بی برنامه‌ای را داریم شروع می کنیم.

پنج شنبه ۵ تیر ـ ۶/۵ صبح

حالا که بالاخره پس از هزار استخاره به قصد خریدن ماشین تحریر رفتم، یارو نداشت، نمایندگی المپیا. گفت یک ماه دیگر خواهد آورد، و ناچار ۷۰۰ تومان پول فقرا نجات پیدا کرد. هر غلطی می کنی، بنشین و همان جور که تا به حال می کرده‌ای، بکن. عهدوعیال هم باز رفته است و یک کار سنگین مال لغتنامه را از این «همایون» [صنعتی زاده] پدرسوخته گرفته و هنوز شروع نشده، توش درمانده.

برای کار خارگ تا به حال دو طرح دارم: یکی طرح ژورنال مانند که در ضمن همان سه روزی که آنجا بوده ام، مطالب جمع آوری شده از خارج را هم بگنجانم که هنوز قبولش نکرده ام و دیگر طرح از این قرار که وصفی کامل از جزیره و آنچه در اوست و بعد تکیه روی اینکه این آثار را کسانی باید ساخته باشند و این کسان کیانند و کِی می زیسته اند والخ؟ و به دنبال این سؤال به تاریخ فرورفتن و مطالب را نوشتن و در آخر قضیه هم مردم آنجا و آداب و رسوم و زبان و قصه های آنها را آوردن. باید دست بگیرم و کارش را بگذرانم و اگر رسیدم، مختصری هم در بارهٔ این «اَلفَ لِیل» علیه ماعلیه که سخت مورد علاقه عهدوعیال است و اصلاً چنگی به دل خود من نمی زند، کاری بکنم. شاید بالاخره او به آرزویش برسد، به این آرزو که شوهرش دکتر ادبیات شده...

هیچ حرفی نداشتم بنویسم. این چند سطر مزخرف را هم گویا برای این نوشتم که به خودم بگویم ساعت ۶/۵ هم از خواب بیدارشده هستم، چون این روزها اغلب ۷/۵ از رختخواب درمی آئیم. تنبلی عهدوعیال و علاقهٔ او به خواب سخت در بنده هم اثرگذاشته. والسلام.

شنبه ۲۱ تیر ـ ۳ بعدازظهر

بالاخره ماشین تحریر را خریدم، مارک Erika و از این نمایشگاه ماشین تحریر که مدتی است باز شده و در ۱۶ تیر به ۶۸۰ تومان. مقالهٔ کوتاه دوهزار کلمه‌ای را هم که قرار بود برای خارگ بنویسم، با همان نوشتم و دادم، امروز صبح.

کار چاپ «تاتی» هم شروع شده، تا به حال چهار فرم آن چاپ شده است و لابد تا آخر تابستان تمام خواهد شد. به هر صورت، خودش کاری است، ولی حیف که احمق های چاپخانه‌ای اذیت می کنند و «ایران پرست» هم رضایت نداد با حروف ۱۸ چاپ کنیم. همان حروف ۱۲ کوفتی و ریزی ها و کهنگی هایش.

دیگر اینکه «اپریم»[3] آمده است مرخصی، به خرج سازمان ملل و خیلی اعیانی، یعنی نسبت به آنچه در حیطهٔ اقتدار ماست. چهارشنبه شب منزل «گلستان» [ابراهیم] برایش سور داده بودند که رفتیم و دیدیمش و برگشتیم و دو روز بعد هم یک ناهار آمد سراغ ما، که اسهال داشت و غذائی نخورد، و عصر هم رفتیم سراغ «طهمورث آدمیت»[4] که «علی اصغر حکمت» منتظرخدمتش کرده. «اپریم» [اسحاق] فرق که نکرده هیچ، جوان تر هم شده، یعنی چاق شده و حسابی هم. هنوز همان عجله در کارها، همان ناآرامی، همان لرزش دست، همان خشونت در کلام، همان چی گفتن های زننده و بُرندهٔ کلام طرف و همان علاقهٔ شدید به عکس گرفتن از هر چه و هر جای مأنوس به عنوان یادگاری. همهٔ اینها را درست مثل ده ـ یازده سال پیش که رفت، دارد. برای سازمان ملل متحد کار می کند، در قسمت اقتصادی و در پروژه های مربوط به ممالک شرقی. می گوید ماهی هزار دلاری حقوق می گیرد که همه‌اش را خرج می کند و غیره و خوشبختی این است که دعوای بانک را خاتمه داده. هزار دلار غرامت داده و پرونده را بسته اند و به همین علت است که توانسته مرخصی اش را به اینجا بیاید. ازش پرسیدم آیا تمکّن یافته است یا نه (به هر دو معنی) گفت: نه، و البته در لفاف. می گفت اگر بتواند درسی را که استادش در «کمبریج» داشته و او مدتی وردستی اش را می کرده، به دست بیاورد، بهتر است و به هر صورت، بدش نمی آمد که اینجا شرایط بهتری می بود و او می توانست بیاید و مفید فایده‌ای برای الخ... بقیه‌اش را از بَر هستم.

معتقد بود که مقدار زیادی از احساسات درونی سیراب نشده مانده است و در صورتی سیراب خواهد شد که در همین خراب شده کار داشته باشد و آن هم که غیرممکن است. من این «اپریم» را که به این صورت می بینم، نومیدی‌ام می گیرد، چرا که او درست یک آدم به تمام معنی بی علاقه به این آب و خاک و به هر آب و خاکی می تواند باشد. آسوری است، جائی وطن او نیست، زن هم که ندارد، خواهر ـ برادرهایش هم که سر و سامانی گرفته اند، او با چنین وضعی آرزو دارد که اوضاع مملکت طوری باشد که بتواند برگردد و همین جا کار کند. و آن وقت مرا بگو که گاهی به کله‌ام می زند همه چیز را به هم بزنم و بلند شوم بزنم به چاک و کاری را بکنم که «جمال زاده» [محمدعلی] کرد و تازه عیب کار این است که نه من «جمال زاده»‌ام که بتوانم کار او را بکنم و نه اگر بودم و می کردم، فایده‌ای داشت. تجربهٔ «اپریم» جلوی روست، ولی از طرفی، فکر که می کنم، می بینم پارسال سه ماه یَلّلِی کردیم و عین خیالمان هم نبود، در حالی که از «حنانه» [مرتضی] گرفته تا «کاظمی» [حسین] و از «غریب» گرفته تا هر یک از جوان های دیگر، لَه‌لَه می زدند برای برگشتن. غربت را در تنهائی البته بهتر می شود حس کرد. «اپریم» هم اگر زن داشت، این طور نبود و حتم دارم که اگر زن بگیرد، به طرف آب وخاکی کشیده می شود که زنش متعلق به آن است، درست مثل «خردجو» که خانه‌اش را اینجا به ثَمَن بَخس فروخت و در واشنگتن خانه خریده و این طور که «اپریم» می گفت، با ماهی ۸۰۰ دولار بانک بین المللی زندگی می کند.

ادامه دارد

پی نوشت:

[1] انجوی شیرازی ـ سید ابوالقاسم (۱۳۷۲ـ ۱۳۰۰ش)، پژوهشگر در حوزهٔ ادبیات. او در جوانی فعال سیاسی بود و در جریان کودتای سال ۱۳۳۲ دستگیر و به جزیرهٔ خارگ تبعید شد. ثمرهٔ آن دوران کتابی است با عنوان «تبعیدگاه خارگ» مشتمل بر خاطرات وی

[2] مقدم ـ جلال (۱۳۷۵ـ ۱۳۰۸ش)، فیلمنامه نویس و کارگردان

[3] اپریم ـ اسحاق (۱۹۹۸ـ ۱۹۱۸م)، نویسنده و استاد دانشگاه آکسفورد در رشته اقتصاد، فعال چپ و از کادرهای برجستهٔ حزب تودهٔ ایران که اندکی پس از انشعاب سال ۱۳۲۶ در آن حزب، از عضویت آن استعفا کرد و چندی بعد ایران را برای همیشه ترک گفت.

[4] آدمیت ـ طهمورث (۱۳۷۵ـ ۱۲۹۶ش)، سیاستمدار و دیپلمات ایرانی، برادر فریدون آدمیت، نویسنده و محقق تاریخ معاصر

هنر جدید و سنن دینی

بخش دوم و پایانی

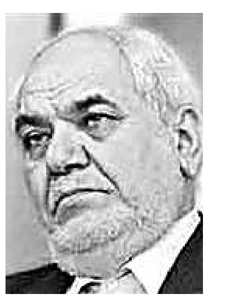

دکتر غلامرضا اعوانی

فیلسوف و استاد دانشگاه

ابداع و نوآوری

هنرمند سنتی یا هنرمند دینی تا چه حد می تواند نوآوری کند؟ به طور کلی آنچه غربی ها از «اورژینالیته» یا «ابتکار» (به طور مطلق یعنی آفرینش) به کار می برند، به هر نوعی که باشد، در آفرینش هنر دینی جایز نیست. در هنر دینی نوآوری نمی تواند به گونه‌ای باشد که مستلزم نفی اصول و مبادی آن شود. چیزی را که اصول و مبادی را نفی کند، مطلقاً نمی توان نوآوری در قالب هنر مقدس نامید. برخلاف آنچه در غرب گاهی رواج یافته که هنرمندی را مبتکر می نامند، گرچه ابتکارش به نفی اصول و مبادی منتهی گردد، چنین چیزی در هنر سنتی جائز نیست. لفظ «مقدس» به معنای «حضور الهی» است. هنری مقدس است که خداوند در آن حضور داشته باشد و یا حضور الهی را تداعی کند، یعنی احساس کنیم که در فضایی یا در برابر اثری هستیم که به ما نوعی حضور الهی را القا می کند. زمانی یک اثر هنری مقدس است که تجلی نوعی «سرمدیّت» باشد و آن چیزی که بیان می شود، نمودار مراتب عالی تر وجود است. اگر هنری این اصول را نداشته باشد، در قالب هنر اصیل دینی و هنر مقدس مطلوب نیست.

زمان و مکان

هنر مقدس دید خاصی نسبت به زمان و مکان دارد. «زمان» در هنر سنتی، صورت و ظهور متحرک ابدیت است و «مکان»، کمیّت محض یا مکان ریاضی صرف نیست، بلکه هم مکان و هم کمیّت دارای بعد کیفی است. در هنر مقدس، کمیّت جنبه کیفی دارد. فضا و کمیّت بیشتر به فضا و کمیّت فیثاغورث شباهت دارد که همیشه جنبه‌ای متافیزیکی و کیفی دارد و گویی ظرف ظهور حقایق جاویدان است و می توان گفت که با نوعی «هندسه مقدس» ارتباط می یابد. در دوره پس از رنسانس، خاصه از دکارت به بعد، وقتی که ماده را به «شئ ممتد» تعریف کرد و به این نکته قائل شد که تمام عالم ماده با دو اصل قابل تبیین است: کمیّت و نیرو، در این حال تمام عالم یک وجود کمّی ریاضی پیدا می کند و این یعنی نفی علیت غایی!

علت غایی و علت صوری در حکمت بسیار اعتبار دارد؛ اما در فلسفهٔ بعد از دکارت، نفی و تبیینی صرفاً ریاضی / مکانیکی از عالم جایگزین آن شد. این تصور درباره عالم ماده، به هنر هم راه یافت. در عالم غرب، مکان جنبه‌ای کمّی صرف دارد، در حالی که در هنر مقدس جنبه‌ای مقدس دارد. زمان و مکان ظرف ظهور حقایق الهی است. حضرت رسول(ص) فرمود: «**جعل الله لی الارض مسجداً و طهوراً**: خداوند تمامی زمین را برای من مسجد و پاک قرار داد»، یعنی مکان حالت مقدس می یابد؛ بنابراین مکان در معماری سنتی، گویی نوعی بسط و گسترش فضای مسجد است و اگر مکان و زمان را فاقد این خصوصیات تلقی کنیم، دیگر هنر، مقدس نیست.

مراتب وجود

هنر همیشه با متافیزیک یا با مراتب وجود ارتباط دارد، البته هنرمند این را از طریق فلسفه نیاموخته، بلکه از باطن وحی گرفته است. هر مرتبه‌ای از وجود، فوق مرتبه دیگر است، یعنی سه مرتبه‌ای که عبارت است از: مرتبه جسم، مرتبه نفس و مرتبه روح، یا مرتبه فرشتگی، مرتبه نفسانی و مرتبه مادی. اینها با مراتب نفس ما ارتباط دارد. خود ما این سه مرتبه را داریم و این سه مرتبه هم اکنون با مراتب سه گانه عالم ارتباط دارد. نه اینکه عالمی باشد که فقط عالم مادی صرف باشد، بلکه هم اکنون اینها در ما تحقق دارد. ما با این سه مرتبه مرتبط هستیم. هم اکنون که من سخن می گویم، ارتباط با عالم معانی است؛ بنابراین هنر بستگی به هنرمند دارد که چه مرتبه‌ای از این مراتب در وجودش متحقق شده باشد.

مسئله دیگری که در بیان هنری بسیار اهمیت دارد و ممیز هنر مقدس از غیر مقدس یا دنیوی است، جنبه نمادگرایی (سمبلیسم) است. بعضی از حکما نمادگرایی را برای بیان حکمت، امری ضروری دانسته اند و می گویند: حکمت حقیقی را نمی توان جز با رمز و تمثیل بیان کرد، چون حقیقت نامتناهی است. انسان وجودی است متناهی که به حقایق نامتناهی رسیده و درصدد بیانش است. حکیم چگونه می تواند حقیقت نامتناهی را به صورت تصورات و الفاظ متناهی بیان کند؟ معانی در قالب الفاظ نمی گنجد؛ بنابراین باید حکمت به صورت رمزی و تمثیلی بیان گردد. حکیم چاره‌ای جز این ندارد.

سهروردی معتقد بود سخن حکمت، رمزی (سمبلیک) است؛ یعنی در عین اینکه حقیقتی را در قالب حسی و مادی بیان می کند، می توان با بیان رمزی و تمثیلی از آن مرتبه به تمام مراتب عروج کرد و تمام معنا را از مشاهده همان معنای حسی دریافت. معنای لغوی «سمبل»، پرتاب کردن است، مثل سکویی که انسان را از مرتبه‌ای به مراتب حقایق عالی تر پرتاب می کند؛ بنابراین نمادگرایی در بیان هنر مقدس، نقش بسیار اساسی دارد. گنبد علاوه بر وضع مادی اش، معنای رمزی هم دارد؛ یعنی علاوه بر اینکه ما را از گرما و سرما نجات می دهد، رمز آسمان نیز هست و مرتبط با محور عالم. وقتی انسان زیر گنبدی می ایستد، مثل این است که با مراتب طولی عالم ارتباط می یابد. یکی از متخصصان هنر گفته است: وقتی انسان در کلیسایی مانند نوتردام یا مسجدی سنتی حضور می یابد، احساس می کند که در مرکز عالم ایستاده و خود را با محور عالم متصل می بیند؛ اما وقتی که در مقابل معماری غیرِمقدس ایستاده باشد، احساس می کند مثلاً در خیابان سن ژرمن است و نه در مرکز و محور عالم!

هنر مقدس چون معنای نمادین دارد، انسان متذکر حقایق می گردد. گویی همواره انسان معنوی را به حالت خضوع می برد و آینه تمام نمای حقایق می شود و انسان را برای لحظه‌ای از خواب غفلت بیدار می کند و در مقابل حیرت قرار می دهد. هنرمندی که در هنر مقدس ابداع می کند، خالی از خود است، یعنی از خویشتن پُر نیست. یکی از صفات هنر جدید در غرب، «پُر بودن از خود» است که از آن به «اصالت فرد» (Individualism) تعبیر می کنند. هنرمند سنتی مثل قلمی در دست نقاش است که هنر را از خود نمی بیند. واقف و شاهد و آگاه است. چون هنر مقدس معنای نمادین دارد، انسان را به حالت حضور می برد و آینه تمام نمای حقایق می شود و او را در مقابل حیرت قرار می دهد. هنرمند هنر سنتی در خلق آثار هنری، مقام فقر و فنا را در خود احساس می کند و عیناً مثل «نی» مولاناست: بشنو از نی چون حکایت می کند! جامی تفسیر بسیار زیبایی بر این بیت نوشته و «نی» را رمز کسی می داند که به مقام فقر و فنای حقیقی رسیده است. نی، تهی از خود است، اگر پُر باشد، نمی توان در آن دمید. تهی است و بنابراین آن نی زن و هنرمند هر گونه که بخواهد، در آن ابداع می کند.

رهایی از خود

هنرمند در هنر مقدس، خودبین نیست. هنرش مبتنی بر اثبات نفسانیت و انانیت و خوداثباتی و گستاخی نیست. تسلیم اراده الهی و حق است و از وجود خود خالی است. علم دارد به این که بالاتر از او وجودی هست: «**فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ عَلیم**» (یوسف، ۷۶) که خداوند هنرمند حقیقی است. این حقیقت را به نوع شهودی در خود احساس می کند و معنای حکمت همین است.

تو خود را گمان برده‌ای پر خرد
انائی که پر شد، دگر چون بَرَد؟
ز دعوی پری، زان تهی می روی
تهی آی، تا پر معانی شوی
ز هستی در آفاق، «سعدی» صفت
تهی گرد و بازآی پرمعرفت

معنای حکمت، ادراک مبادی وجود است؛ یعنی انسان بداند که در این پهنه هستی، تنهانیست و فوق او علیم و قدیری هست. هنر مقدس را به «کیمیا» تشبیه کرده‌اند، بلکه عین کیمیاست که مواد را به مواد عالی تر مثلاً مس را به طلا تبدیل می کند. به همین دلیل بعضی ها «ولایت» را کیمیا دانسته اند؛ برای اینکه مس وجود انسان را به طلای حقیقی تبدیل می کند. انسان را از مرتبه ظلمت، به مرتبه لطافت و نور می رساند. هنر هم مواد خاک و گِل و عناصر سفلی را چنان روح می دهد که آن را از ماده کثیف و ظلمانی، به ماده لطیف روحانی تبدیل می کند. اولاً به آن شکلی هندسی می بخشد. ماده‌ای را که خام، بی شکل و فاقد نظام است، شکل هندسی و معنا می بخشد. هنرمند سنتی به معنای واقعی علم به مواد دارد، یعنی به خوبی می داند که این ماده چیست و خاصیت و قابلیت هر ماده‌ای کدام است. «علم مواد» در هنر سنتی، غیر از «مقاومت مصالح» است که در معماری امروز مطرح شده و جنبه مادی آن است؛ یعنی شناختن هر ماده‌ای و شناختن کاربرد و خواص معنوی آن. هنری که فاقد این جنبه کیمیاگری باشد، آن را نمی توان هنر مقدس نامید. نکته دیگر نقش تعادل و توازن در هنر است که به جهت آن در نفس انسان هم حالت طمأنینه، آرامش، توازن و تعادل را پدید می آورد و اضطراب و تشویش را از نفس دور می کند.

*جامع حکمت شرق و غرب (انتشارات اطلاعات)